



عنوان ماسلات

میرزا جهان گیر خان شیرازی و  
میرزا قاسم خان تبریزی

طهران خبابان ناصری کتابخانه تربیت  
نخشبته ۲۴ ماه ربیع الاخر ۱۳۲۵ هجری  
۲۱ دیماه سال ۱۲۷۶ نزد گردی ماری  
۶ ماه ژون سال ۱۹۰۷ میلادی

فَاذًا نْفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هنگامی سیاسی تاریخی اخلاقی مقالات و لوایحی  
که موافقت با مسلک ماداشته باشد با مضامین پذیرفته  
میشود و در طبع و عدم طبع اداره مختار  
است . پاکتهای بدون مهر قبول  
نخواهد شد

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران  
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران  
ممالک خارجه دو (۲) تومان  
قیمت تک نمره  
طهران چهار (۴) شاهی  
سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

چرا ؟

رای اینکه کامیاب پادشاه هخامنشی دل پسر وزیرش را هدف  
تیر کرد . برای اینکه فلان شاهزاده خانم میگوید عمله  
چه داخل آدم است ! برای اینکه . چه فرمان بزدان  
چه فرمان شاه از اشعار فردوسی است . برای اینکه  
سید محمد مجاهد چندین هزار آدم و نصف یک مملکت را  
فدای تعصب و بی اطلاعی خود نمود . برای اینکه فلان  
حاکم رعیت را گاو شیرده خود حساب میکرد . برای  
اینکه ملت ایران به انقباد کور کورانه آقا . میرزا .  
کدخدا . آخوند . و آبه باشی عادت کرده اند .  
آدمیکه يك ذره شعور داشته باشد مبداند افراد بشر  
در زندگی به کمک یکدیگر محتاجند . جذب ملائمت و دفع  
منافرت قوت میخواهد و قوت بی جمعیت حاصل نمیشود .  
یکی باید گوسفند بچراند . یکی باید پشم برسد  
یکی زمین شیار کند یکی دست آس نماید . یکی نان

هنوز وقتی در ایران حقوق می گویند فلان مستوفی به  
موجب یعنی مزد تقاب و غلط کاریهای خودش ترجمه  
میکند . فلان طلبه معنی آنرا وفا و حق شناسی مبداند  
فلان عوام با لفظ عقوق اشتباه می نماید .  
حکمای مامی گفتند که بدیهی گاهی بواسطه  
کمال بداهت نظری میشود . من میگویم گاهی بواسطه  
مداومت بر اضداد ممکن است يك امر طبیعی منسی  
بماند .  
در هیئت وجود موالید لکنهم تمام به تکالیف  
خود عمل می کنند و هم از اختیارات خود صرف نظر  
نمی نمایند . مبعوضهای استرالی موافق يك قانون نامعلوم  
کلیه خود را اداره می کنند . اما يك مشت مردم بدبخت  
ایران برای اینکه آدم باشند و استنبای حقوق ادبیت  
کنند منتظرند مجدداً جبرئیل از آسمان نازل شود .  
فلان مجتهد اجازه بدهد و فلان پادشاه امضا نماید .

بپرد . آیادر صوریکه از این ( کنترات ) طبیعی که بی حکم حاکم و بی اجازه مجتهد بسته شده بخوانند منتفع شوند باز برای اینکه بیل زارع را شبان نبرد . سر آسپان را زارع نشکنند . رشته پیره زن را آسپان بپه نکنند . و هر يك از خدمتی که قبول کرده اند قصور نوزند . فرمان جهات مطاع همبونی . وسجل و توفیق حضرت ملاذ الانام لازم است . ! ! ؟

من اگر در يك سحرای و سببی دور از مردم زندگی کنم تکلیفی به چکس و حتی از هیکچس ندارم . شب تا صبح فریاد میزنم . بی هیچ کار نمیروم . لباس نمی پوشم . و چون کس دیگری با من نیست برای من هم حتی متصور نمیشود \*

اما و قتیکه درك کردم لذت حیات . ترقی افکار و آسایش طبیعی من در این است که با چند نفر از نوع خود زندگی کنم در دفع مضار و جلب منافع از آنها مدد بجویم و آنها مدد بهم . ناچار شب ها سکوت میکنم برای اینکه رفیقم مائل بخواب است . برهنه نمیانم برای اینکه خلاف ادب است . مال رفیقم را نمی دزدم برای اینکه نمیخواهم مالرا بدزدند . کار میکنم برای اینکه میدانم در هبث و انجمن بیکار و مفت خور دو کلمه مترادف است \*

در تمام دنیا مواد این ( کنترات )

طبیعی را در روی يك پارچه سفال . يك قطعه سنگ . يك پاره پوست . یا يك دسته کاغذ بی ترتیب یا به ترتیب مخصوص تدوین کرده اسمش را حقوق آدم گذاشته اند . در ایران . عربستان . بین النهرین . شام و فلسطین همین اختیارات و تکالیف را انبیا کرام مبعوث شده امضا فرموده احکام الهی نامیده اند . قل انی اتبع ملة ابراهیم حنیفاً . و فطرة الله التي فطر الناس عليها ذلك الدين القيم \* آهوی سحر از جلو تیر فراری کند . گنجشک در زیر تیغ جلاد دست و پا میزند . خروس از ماده خود دفاع مینماید . کبوتر و کلاغ بجهت خود قناعت مپورزند . سگ از محله خویش تجاوز مینماید . زیرا که بواسطه يك الهام غیبی حقوق خود را حس کرده اند . نه اختیارات خود را از دست میدهند . و

نه از تکالیف خویش قصور می کنند . اما در ایران يك برزگر حاصل يك سال زحمت خود را حق ثابت ارباب میداند . يك ادیب چاپلوس برای اظهار خلوص العبد و مافی یده کان لمولاه و بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست . مپخواند . يك رئیس الوزرا تمام يك ملت را بنده هوی و هوس شخصی و ثروت يك مملکت را سرمایه شهوت رانی خود قرار مدهد . يك نفر متدین مسئله دان گرفتن شیش پیراهنش را بقضا و قدر حواله می نماید . بجهت چیست ؟ - برای اینکه گاهی بواسطه مداومت بر اضداد ممکن است يك امر طبیعی منسی بماند \*

( ع . ۱۰ . دهخدا )

« - و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند \* » -

مدتیست که سر کشی شاه زاده سالارالدوله والی لرستان و بروجرد نقل مجالس و محافل داخله و خارجه است . و چند روز قبل در مجلس مقدس شورای ملی رسماً تفصیل یلغبرگی او بدولت ایران مطرح مذاکره شد .

اینگونه مدعیها همیشه در خانواده های عموم سلاطین غیر مشروطه عالم خاصه پادشاهان مشرق زمین و ایران بوده که تاریخ دنیا همه را با اسم و رسم بیا معرفی میکنند . در سلسله قاجاریه نیز در سلطنت هر يك از پادشاهان بعضی از شاهزادگان مدعی تاج و تخت شدند . و هیچ يك بمخال خویش موفق و کامروا نگردیدند . خود را بکشتن دادند و نابینا شدن را قبول کردند . و باز متنبه نشدند . و این خپال خام را از سر بدر ن نمودند . تا در این اواخر که تحک و ولعهد های ایران شکل قانونی پیدا کرد . و مثل سایر دول متسدنه ولایت عهد باطلاع وجود و روسای ملت و دول متحابه معمول شد . و هیکچس را بعد از منتخب شدن ولعهد حق تردید و عدم قبول باقی نماند . در این اواخر هم یکی دو نفر که در عرصه خپال خویش را وارث دیهم و اورنگ خسر وی میدانستند و در دیک مینه این لغزو را می بختند . تا تغییر سلطنت شد جبرأت ابراز طلب نکردند . و جز

تخت مرمر حقه شدن ( وشال کمر و خنجرش را برای نشانه نسقی باشی بحضور آوردن ) برادران آن پادشاهرا بنظر مبادرد .

وقتی ایام پادشاهی مرحوم فتحعلی شاه و نابینا شدن حسین قلیخان برادر آن پادشاه را تصور میکنند .

لمحه عصر شهریاری مرحوم محمد شاه و کور شدن خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و فرار بهمین میرزا ( به قرا باغ ) برادران آن شهریار و همپیل زدن چشم شجاع السلطنه ( حسنعلی میرزا ) عمش را و حبس اعمام و بنی اعمام آن پادشاهرا در قلعه اردبیل ملاحظه می نماید .

لمحه اوقات سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه و سر امیر اصلان خان را در زیر سر پوش بعنوان طعام در خراسان جلو پدرش محمد حسن خان سالار ( پسر الله یار خان آصف الدوله دولو ) می بیند که آن پدر غمگور با انگشت چشمهای خود را از غصه و اندوه از حدقه بیرون آورده و پس از کور شدن کشته شده .

بدین جوان غیر مجرب اطمینان میدهم که این خون ریزهای غیر منصفانه و شقاوتهای ظالمانه یادگار دوره خوف و وحشت بود امروز عصر مشروطیت و عدالت است . خوف بخود راه ندهید . و از اعمال و افعال ناشایسته توبه کنید . و قلب پادشاه وقت را از خود مکندهر نماند . و خانه دهاتیان بیچاره را آتش مزیند . و عقول سلیمه را در اینموقع مهم که باید صرف اصلاح ملک و ملت شود آسوده بگذارید .

ما بعقل ناقص خود چاره را منحصر بمطالب ذیل

میدانیم و به پیشگاه خسروانی عرض می نمایم -

اعلیحضرتنا . پدر تاجدارا . عرائض خائسانه آنها را که خویش را فدویان دولت خواه و چاکران جان نثار سلطنت میدانند و معنی مشروطیت را در نظر مبارکت به تمده سخنیه مفرضانه خود تفسیر و توجیه میکنند گوش ندهید . و بدون درنگ و تأمل امر و مقرر فرمائید که هیئت وزرا باجد و جهد تمام تا آخرین نقطه معنی مشروطیت را منظور دارند . و حقیقت ( کسنتی توسپون ) تکمیل را کنند . و کلائی را که حکام مستبدان بجال نگذاشته اند حرکت کنند تلگرافاً بخوانند . از تمام ایلات که حکم اعضائی اصلی سالم مملکت را دارند

اطاع پادشاه وقت جلوه ندیدند زیرا که عارف به مقتضیات زمان بودند . و حفظ دولت و مملکت را بالاتر از اسم سلطنت چند روزه بی نبات خود تصور میکردند تا چه رسد به امروز که بقا و دوام وطن ما بموئی بسته . و موقی بس باریک و زمانی بسببار خطر ناک است که باید ملت و دولت آنی از پشت و روی کار غفلت نکند . و قافیه را نبازند زیرا که در هر جا صدائی بلند شود ناچار دست غیر در کار است . و هر کجا آتشی روشن شده لابد از خارج دیگری دامن بدان زده . ما بفریاد بلند میگوئیم که این مملکت ویرانزا که نیاکان ما تقریباً ده هزار سال با جان خویش تا امروز حفظ کردند و از دستبرد اجانب این قطعه را تا الحال نگاه داشته اند مدعی نمیخواهد و بقول شیخ مصلح الدین سمدی شیرازی ( و دو پادشاه در اقلیمی نکته چند )

ای جوان کم تجربت از این ملت مظلوم بی رمق چه میخواهی ؟ و چه خیال خام در سر پر هوس داری ؟ چرا دنیا را منحصر بلرستان و بر و جرد میدانی . و به پشت گرمی جوی دزدان صحرا گرد که فقط انتفاع شخصی و حیاول و غارت زادر مد نظر دارند گول و پخوری . و زمان حاله و ایام ساله را باهم مشابه میدانی . اگر محمد حسین میرزای پسر دولت شاه با محمد تقی میرزای حسام السلطنه در عصر مرحوم فتحعلی شاه در آن خاک بجهت حکومت باهم جنگیدند . سر مشق این عصر قرار نمیتوان داد . و با پادشاهی که ولیمهدیش در زمان مشروطیت امضا شده طرف نمیتوان شد .

اگر کسی بنظر دقت در اعماق خیال و ضمیر این شاه زاده جوان از عالم جدید بخیبر نگاه کند میفهمد که خیالات و خیم و اندیشههای بیمناک او را کم کم از شدت و اهمه و جین بر این کار و دانسته و رفتار سلاطین قبل را با برادران و خانوادههای خویش شاهزاده جوان خود سر ما را بدین اقدامات جاهلانه راضی نموده .

گاهی روزگار سلطنت مرحوم آقا محمد شاه ( مؤسس سلسله قاجاریه ) و حبس رضا قلیخان را در بارفروش . و فرار مرتضی قلیخان را به مملکت روسیه . و کور کردن مضطرب قلیخان . و شب وداع جعفر قلیخان را بر ای حکومت اصفهان و بعد از صرف غذا در کرباس عمارت

و کپل انتخاب کرده به شورای ملی روانه نمایند . نظام نامه های وزارتخانه ها و حکام را بی استخوان لای زخم گذاشتن نوشته باضا های بونت موشح دارند . و تمام وزرا در شغل و کار خود آنچه لازمه تکلیف آنهاست عمل کنند . رسماً از جانب اعلیحضرت بهام دول عالم مشروطه شدن دولت و مملکت ایران را اعلام نمایند . بعبارة اخری آن چیزی را که ملت بائع مکلف میخواهد بدانها بدهند . تا ملک و ملت از دشمنان خانگی و خارجی آسوده گردد . و سالارالدوله نیز با خیال مطمئن در مرگوشه مملکت که میخواهد فارغ البال مثل سایر شاعران دکان دول و ملل مشروطه عالم زندگی کند . و بر جان و مال خویش ایمن باشد .

فرص است . پس مسلمین عالم را واجب است در صورتیکه بنای مشروطیت در ایران محکم شود همه بان دولت اطاعت کرده و از دل و جان هوا خواه او باشند . و در حفظش با تمام قوت بکوشند . سفیر عثمانی از طبع و نثر این مطلب رنجیده و بوزارت خارجه اعتراض کرد . که چرا روزنامه های شما مطلبی که موجب رنجش دولتین است می نویسند . شرح این مجمل را مفصلاً و روزنامه المنار در ذیل عنوان مکتوب طهران نکاشته است . چون دارای اهمیت می باشد خلاصه آنرا ترجمه کرده و انتشار می دهیم .

ترجمه مکتوب طهران

حضور مبارک دانشمند یگانه و حکیم فرزانه میری ملت و مروج شریعت اسلام پدر و استاد ما سید محمد رشید رضا مدیر و نگارنده جریده شریفة المنار امان الله بقائه . غرض از تصدیق خاطر شریف برض این چند سطر آنست . که آنجناب را از اعتراض سفیر کبیر دولت عثمانی امیر شمس الدین بیک بروزنامه های فارسی دستحضر سازد

چند ماه پیش مقاله ( الشوری فی بلاد ایران ) را که در شماره هفتم جلد نهم جریده المنار درج بود جناب ذکا الملک ترجمه کرده و در روزنامه تربیت انتشار دادند . و برای آگاهی دانشمندان و بزرگان ایران شرحی از مقام و منزلت آن حکیم دانشمند و فرزانه بزرگوار در پیش مسلمانان عالم عموماً و نزد اعراب و مصریان خصوصاً نکاشته . پس سران و کارروایان ایران را بدینگونه مخاطب داشته بودند . که ای بزرگان مملکت و سران ملت فرصت را غنیمت شمارید . حتی در گفتار این مرد دانشمند پنجم تأمل نکنید . الحق شایسته است که مقاله این فاضل یگانه را بر سر منبرها و میان رهگذرها باواز بلند بخوانند تا عارف و عامی شهری و روستائی از آن آگاه شوند پس روزنامه مجلس که تازه دایر شده و عموم مردم از زن و مرد و بزرگ و کوچک بخواندن آن شوقی زایدالوصف دارند و همه اهل طهران و سایر شهرهای ایران آن را میخوانند مقاله تربیت را نقل کرده و منتشر ساخت . امیر شمس الدین

ترجمه از مجلد نهم روزنامه شریفة المنار  
مکتوب طهران بعد از آنکه در مملکت ایران دست آزادی و مشروطیت بساط استبداد را برچید و مشورت و کنشکاش جای خود سری و خود کلامی گرفت آوازه این واقعه بزرگ در اعراف و اکناف عالم پیچیده . هر کوینده در این باب سخنی گفت . و هر نویسنده شرعی نگاشت . و حق دشمنان باحد و خبث باطن از تمجید خود داری نتوانستند کرد . تا چه رسد بدوستان ملت اسلام و مملکت ایران که در ستایش این ملت و اظهار بشاشت در این اتفاق به بهترین زبان و خوبتر بیانی سخن سرائی کردند . خاصه جبراید مصر که همه ریخته کلک دانشمندان بزرگ و حکیمان ذاصل است در این خصوص داد حق گوئی دادند .

من جمله شریفة المنار . که از شرح و وصف مستفی است مقاله بعنوان ( الشوری فی بلاد ایران ) مشورت و کنشکاش در ایران انتشار داد و جناب ذکا الملک نگارنده جریده تربیت در نامه گرامی خود ترجمه و منتشر کردند بعد در روزنامه مجلس هم نقل شده . و البته آن مقاله بنظر معارف پژوهان و اهل اطلاع رسیده . خلاصه اش این بود که بنای شریعت اسلام بر مشورت است هر دولتی که کار مملکت خود را بر مشورت گذارد مطیع شریعت مطهره و اطاعت او بر مسلمین

بیک سفیر کبیر عثمانی بوزیر امور خارجه اعتراض کرده کاغذی بدین مضمون با نهایت سختی و شدت بوی نوشت . مقاله که روزنامه المنار نوشته و روزنامه مجلس و تربیت ترجمه کرده اند یکی از اسبابی است که دشمنان دولت و ملت انگیزخته اند برای اینکه بهان دودولت اسلامی دشمنی افکنند . و آتش خصومت را میان این دو دولت و ملت دامن زنند . پس لازم است بجزایر فارسی قدغن کنهید اینگونه مقالات را که باعث قطع رشته الفت است انتشار ندهند و زیر امور خارجه چنین جواب داده که صاحب اصل مقاله تابع دولت ما نیست که بتوانیم از انتشار این گونه مقالات منعش کنیم . و روزنامه های داخله را نیز اعلی حضرت هایونی آزادی مرحمت فرموده اند . بنا بر این نمیشود آنها را مزاحمت کرد .

این خلاصه کاغذ سفیر کبیر و جواب وزیر امور خارجه بود که بچشم خود در دست جناب اقا سید محمد صادق مدیر روزنامه مجلس فرزند حضرت مستطاب اقا سید محمد مجتهد طباطبائی دیدم . روزی در مجلسی بر از طلاب علوم دینیہ بودم گفتگو از ایراد سفیر کبیر بوزیر امور خارجه در میان آمد یکی از آنان بر خواسته خطابه غمناک بدین مضمون خواند . دولت عثمانی میخواهد افکار و عقول ما را مثل اعراب بیچاره بفشارد و در آکاهی و هتبار بر بروی ما به بندد .

بخواهد چیزیکه مایه آکاهی دل و روشنائی فکر ما ایرانیان است روزنامه ها انتشار ندهند و نکویند وقتی اساس مشورت در مملکت ایران محکم و دولت دستوری و شوروی در این کشور مینو نشان برقرار شود احکام شریعت مطهره محمدیست . و بر مسلمین عالم است که احکام اسلام را هر جا بجزی دیدند سر ارادت بدانجا بنهند و هر دولتی را که بجزی قوانین محمدی یافتند سر اطاعت با ستائش فرود آرند . ما از دولت عثمانی چه دیده ایم . اولاً تجاوز بحدود ما از طرف تبریز ثانیاً ستم و تعدی بر برادران و هموطنان ما در عراق عرب مگر نه ما . گذشته جمعی از ملت ما را بی گناه بکالک هلاک انداختند . ای عثمانیان قدری بخود آئید و چشم از خواب غفلت بگشائید و بنیة جهالت از گوش بیرون کنید . امروز

مثل دیروز نیست فردا نیز با امروز نمی ماند . امروز اروپائیان بر ممالک رخته کرده و گروه گروه همی آیند یکی باسم تجارت اموال ما را از کفمان می رباید و ما را بخود محتاج می کند . دیگری بعنوان سپاحت اسرار مملکتی ما را کشف کرده و خیالها برای ما می پرد . یکی دیگر باسم دعوت بدین خود در کشور ما رخت اقامت می افکنند . مقصود عمده و غرض اصلی همه خوردن ممالک ما مسلمانان است اگر بهوش آمدیم چه بهتر اگر نه شمارا لقمه صبح کنند و ما را لقمه عشا . خداوند امروز را نیورد و ما را بفضل خود از شر ایشان در پناه دارد . ای ملت ترک ای عثمانیان بیائید دست بدامن یک کله زیم که ما و شما هر دو بدان معتقدیم جز خدا بنسندگی دیگری نکنیم و کسی را با او در پرستش انباز نمازیم . مستبدین و خود کلمان را جز حضرت احدیت خدای خود نشمریم فرمان برداری ایشان را اطاعت حق و نافرمانی هوای ایشان را مصیبت او نه بنداریم . بلکه با مستبدین از دل و جان و کلاک و زبان بچنگیم . اگر از ما برگردد ما شمارا گواهی گیریم که مسلمانیم و از مستبدین بیزار . دست توسل بدانان قول خداوندی زده ایم که بهتر ماید و ( امر هم شوری بنهم ) یعنی مسلمانان و مؤمنین کارهای خود را بکنشکاش و مصلحت گذرانند . از آنانکه جای دیگر در وصفشان فرموده اگر آنان را در زمین بزرگی و سروری دهیم نماز گذارند و زکوة دهند و نهی از منکر کنند . بعد از این مدیر جریده المنار می گوید . که از دیدن این نامه بر خوانندگان معلوم می شود که طلبه طهرانی عاقل تر و دانتر از سفیر دولت ماست . که کمان کرده حق گوئی و بیان قلعه دین اسلام در تریب حکومت جز از زبان دشمن دولت او بیرون نیاید . و اگر این معنی در شهرهای ایران آشکار شود سبب دشمنی میان ملت ایران و عثمانیان گردد

نمی دانم خود سفیر ملتفت شده یا نه . که معنی این حرف را وقتی درست بشکافیم این است که دولت او دشمن دین و قوانین اسلام است . و هر کسی را که به بیان قوانین اسلام بردازد . و یا آن قوانین را بیکار بستن خواهد دولت مشار الیها وی را دشمن

✽ بقیه دارد ✽

✽ صورت استنطاق تلگرافی (نمره ۱۱۴) ✽

✽ اسدالله خان که از طرف اکرام السلطان ✽

✽ بجهت کشتن چهار نفر از وکلای ✽

✽ محترم انجمن تبریز مأمور بوده ✽

خدمت وکلای محترم آذربایجان دامت قلوبهم . اینکه در تلگراف دو ساعت قبل عرض شد صورت استنطاق اسدالله خان بایست تقدیم می شود چون ملت راضی نشده استنطاق مشارالیه اختصاراً عرض شود و بانهایت سخی خواستگار شدند که استنطاق دیشب مشارالیه تلگرافاً و عیناً معروض شود . اینست لایحه استنطاق با امضاء اعضا مجلس که عیناً مخابره میشود -

بعد از مراجعت از کتبی اکرام السلطان

مرا خواسته . گفت . اسب خوب سراغ داری گفتم قراباغها خواهند آمد از آنها میخرم . دو روز بعد کربلائی محمد نوکرش آمد مرا برد منزل اکرام السلطان که خانه رحیم خان بود . بعد از ورود بحیاط مرا توی اطاق خواست گفت . کاری بتو رجوع خواهم کرد بکسی مگوئی . بعد مرا به قرآنی که از بغلش درآورده قسم داد و گفت به هیچکس بروز ندی حکم .... است این چهار نفر گشته شوند . میرزا حسین . آقا شیخ سلیم . حاجی مهدی . حاجی محمد جعفر . برسد فنک داری گفتم یک فنک ورندل دارم . یک فنک بردا آقا گفت با آن فنکها کار نمیتوانی بکنی . یک فنک آلمانی بایک قطار فنک آورد بمن داد . مراجعت کرده آمدم . دو روز اتصالاً بتلگرافخانه آمده و رفتم . روز سوم باز آدم فرستاده مرا برد . گفت چرا اقدام نمیکنی جواب دادم که حالت شهر منقلب است و جای این اشخاص را درست نمیدانم کجا هستند صبر بکن تا من فرصتی بدست آرم . گفت که چرا اقدامی در این باب نمیکنی گفتم ممکن نمیشود . گفت اینها سخت مطالبه قانون میکنند و از طهران هم باشند بمن تا کبدمی کنند هر چه زود تر عمل را با تمام برسان . یعنی حالا که این طور است امشب را رفته این مسئله را با تمام برسان لا اقل یکی از

آنها را بکش . و اگر هم توانستی دوسه تا تیر در میدان توپ خانه خالی کن . بعد آمده آقا میرزا حسین را در میدان توپخانه دیدم با دوسه نفر و فانوس میخواستند بروند از عقب آنها رفته و هرچه خواستم کاری بکنم رعب از اقدام عمل مانع شد تا اینکه از توی در بند رفته و من هم از عقب سر او می رفتم . دیدم امشب را امکان ندارد نوکر مرا گفتم امشب را بگذاریم شب دیگر اقدام خواهیم کرد . در بازارچه صفی حاجی مهدی آقا را دیدم خواستم کاری بکنم باز پشیمان شدم . مرتبه دیگر ایشان را دیدم سلام دادم و از اقدام نادم شدم . بعد از آن بخانه خود رفتم . صبح کربلائی محمد نوکر اکرام السلطان در قهوه خانه حاجی عسدالله آمد با هم جای خوردیم و بیست عدد پنجهزاری طلا داد که اکرام السلطان فرستاده خرج نمائید و امشب کار را تمام کنید بعد هم هرچه بخواهید خواهیم داد شب را هم اکرام السلطان را به بینید . عصر رفتم بمن گفت . چرا کار را تمام نمیکنی معلوم می شود پشیمان شده گفتم حضرات را پیدا نمیکنم . دوشب است که آقا میرزا حسین در تلگرافخانه میخوابد . جای آقا شیخ سلیم هم معلوم نیست . بعد اصرار کرد ماء مورت خود را تمام کن . شب چهارشنبه آمدم تلگرافخانه گرفتار شدم . چهار شب قبل هم با اکرام السلطان ملاقات کرده بودم . در میان تقریرات خود اظهار نمود که بکش هم با اشخاص مفصله ذیل بخانه آقا میرزا حسین رفتیم شاید او را بزیم .

تبی . حاجی آقا . اسمعیل .

تقریر اسدالله خان در شب پنجشنبه دهم ربیع الثانی ۱۳۲۵ .

به همین نحو است که در محضر جمعی با کمال وضوح تقریر کرده .

علی بن موسی . امین التجار . حاجی میرزاتی آقا . دبیر السلطنه . صادق . رفیع الدوله . بیگلربیگی . محمد صادق خان پسر ساعد الملک . اقبال لشکر . محسن طباطبائی . آقا سمیع . رضی . خازن لشکر جعفر . امین التجار . بصیر السلطنه .

( انجمن ملی تبریز )

## \* نیم ساعت دار الفنون \*

در شماره اول هفتگی صور اسرافیل بعد از قبول مسئولیت نزد عتبد و رقیب یعنی کرام الکاتبین با قوت قلب و اعتماد قلم روی کاغذ گذاشتیم و اداره انطباعات را اداره پوسیده نوشتیم . یعنی اداره مرده که و جود خارجی نداشته باشد زیرا که مملکت و دولت ما مشروطه است . و مطبوعات نیز باید مثل سایر دول مشروطه عالم آزاد باشد . و کلمه منحوسه ( سانسور ) یعنی تقبش دز مطبوعات با سایر الفاظ منفور دیگر که یادگار دوره خوف و وحشت است بکلی از وطن ما محو و نابود شود . و بعدها این کلمات فقط در کتب تاریخ بیادگار بماند . و معلمین علم تاریخ در مدارس و مکاتب بجهت اطفال و اخلاف ما در وقت درس دادن قرون قبل از مشروطیت وطن این کلمات را شرح دهند . که مثلاً در زمان استبداد دواثر چند بود : مثل اداره انطباعات که هر کس میخواست کتاب و رساله چاپ کند باید چند روز از شغل و کار خود دست بکشد و دوندگی کند و پدر خان رئیس انطباعات و نایب رئیس و منشی و ثبات و فراش آن اداره برود و هزار تملق بگوید و دوریال پول نقد و سند دو جلد از عین کتاب بپردازد تا حاشیه کتاب را مهر و امضا نمایند . با اینکه ما از صاحب امتیاز خود اسرافیل استعنا کردیم که بزرگوار بگویند روح آن دیورا با بنجه فولادی قانون اساسی قبض فرماید . معلوم شد که آن اداره هنوز رمقی دارد و اظهار حیات میکند و بوزارت علوم و اوقاف شکایت کرده که چرا نویسنده هفتگی صور اسرافیل نوشته که ما شیرینی می گیریم .

وزارت علوم و اوقاف هم در روز شنبه نوزدهم مکتوباً نگارنده را در یکشنبه احضار نموده بودند ولی فراش بیچاره مدتی در شهر سرگردان بوده و بنده را پیدانمی کرده عصر آروز قرب مجلس شورای ملی دیدم فراش از این و آن می پرسد که نویسنده صور اسرافیل کیست یک نفر مرابد و معرفی کرد گفتم آقا مگر بشما نگفته اند که پاکت را بکجا ببرید گفت خیر . عرض کردم در صفحه اول هفتگی صور اسرافیل عنوان مراسلات را که نوشته بودیم چرا شما را برحمت انداخته اند یا کت را

گرفته دیدم نوشته اند -



( وزارت معارف و اوقاف )

اداره جرائد

نمبره ۱۷۰

مورخه ۱۹ شهر ربیع الثاني ۱۳۲۵

جناب میرزا جهانگیر خان مدیر  
روزنامه صور اسرافیل دام مجده  
لزوماً زحمت میدهیم صبح یکشنبه  
بیستم در مدرسه مبارکه دارالفنون  
تشریف بیاورید که ملاقات  
شما لازم است \*

\* مخبر السلطنه \*

چهار ساعت قبل از ظهر یک شنبه وارد مدرسه شریفه دارالفنون شده و باطاق کوچک مخصوص وزارت علوم و اوقاف که در ضلع شمالی و متصل بدالان زاویه شمال شرقی مدرسه است داخل گردیده . جمعی از سادات قمی در خصوص عمل موقوفات قم صحبت می کردند . بعد از لحظه جناب وزیر علوم با نگارنده بنای صحبت را گذاشتند که بعرض خاندان محترم میرسد .

سؤال - من دیروز رفتم بمجلس شورای ملی

و در خصوص جریده صور اسرافیل صحبت کردم و قرار شد شمارا سیاست کنیم . ولی بشما میگویم که بعد از این اینطور چیز نوشتن را ترك کنید .

جواب - همان آن که در مجلس خصوصی

صحبت شد رجال الغیب و ارواح مجرد صورت مجلس را بجهت بنده نقل کردند . چیزی نوشته نشده که سیاست بشوم . و در راه آسایش و آزادی ملت و خیر خواهی دولت اگر هم سیاست بشوم کمال افتخار را دارم . جریده ما تاریخی است آنچه نوشته شده از وقایع مهمه عالم است .

سؤال - من نمی گویم وقایع تاریخی را

نویسید ولی اینطور چرا .

جواب - بنده که از عوالم ادب خارج

نشده ام . هچیک از ملل مشروطه خطاب بخاکسای  
امپراطور خود نمی نمایند ما باز محض رعایت احترام  
پادشاه خودمان عقیده قدیمه خود را تغییر نداده ایم .  
سؤال - من نمیگویم که باید بخاکسای  
سلطان خطاب کنید اما بزبان ملایم باید چیز نوشت .  
جواب - عرض کردم چیزی نوشته نشده  
که خلاف ادب باشد .

سؤال - غرض شما از این وقایع تاریخی  
چه بوده .

جواب - مقصودم این بود که بلکه يك نفر  
خواجهر سرا یا عمه خلوت آن را بحضور پدر ماجدارمان  
برساند و به پیشگاه هایونش مشهود گردد که ملت باغ  
و مکلف شده و آنچه متملقین خائن بگویند دروغ و  
بی اصل است ( در بین صحبت يك نفر از بادنجان دور  
قاب چینها که در تمام وزارتخانهها حضور دارند گفت  
بشما چه رجوعی دارد که بنویسید عرض کردم که منم  
یکی از افراد ملت و باید آنچه را صلاح دولت و ملت  
است بنویسم ) اگر جنابعالی در آن دوروز شورش و  
هیجان عمومی در مجلس شورای ملی تشریف نداشتید  
لکن شنیده اید که سی هزار جمعیت چه هنجانی داشتند  
و چه میگفتند .

سؤال - اعلیحضرت اقدس هایونی تمام مطالب  
ووقایع را میدانند و من هم همه روزه آنچه را که بدانم  
بعرض میرسانم .

جواب - وقایع را جناب عالی  
بحضور هایونی عرض میکنید اما بعد دیگران  
یعنی فدویان دولتخواه و جا کران جان نثار که  
جز خیانت و اغراض شخصی خیالی ندارند همه را باطل  
می کنند .

سؤال - از این ماده میگذریم چرند پرند  
یعنی چه .  
جواب - چرند پرند قسمت اخلاقی صور اسرافیل  
است .

سؤال - اخلاق را مگر نمیشود بطرز دیگر  
نوشت .

جواب - اخلاق را بطرزهای مخصوص

نوشته و مینویسند طبع بشری باینگونه سخنان بیشتر  
راغب است .

سؤال - در این خصوص هم خود دانید  
مطلب دیگر راجع بمسئولیت قلم است من اگرچه خوب  
نخوانده ام ولی شنیده ام که چه نوشته اید و نمی دانم در  
کدام ستون درج شده ( هفتگی صور اسرافیل را به  
بندہ دادند ) پیدا کنید . ستونی را که مقصود بود خواندم که  
دیوسپاه مهیب گنده بازوی مرا گرفت و گفت شیرینی مرا بده .  
سؤال - برای چه نوشته اید شیرینی خواستند مگر از  
شما یا سایر مدیران چرا ند چیزی گرفته شده .

جواب - امروز مامکت مامشروطه است برای  
چه اشخاصیکه کتاب میخواهند چاپ کنند دو ریال  
پول و دو جلد کتاب بر رئیس انطباعات بدهند کتاب  
هم حکم روزنامه و جراید را دارد مفتش نمیخواهد  
همان مسئولیتی را که مدیران جراید قبول کرده صاحبان  
کتاب هم همان حال دارند .

سؤال - این دوریال پول و دو جلد کتابی را که ملت  
مبدهد حکم مالیهات را دارد بعد از این هم که نظامنامه  
علوم و معارف امضا و مجری شد باید پیش از این  
بدهند \*

جواب - این چطور مالیهاتی است که نان خانه  
رئیس انطباعات است . دوسه ماه قبل آن شی که در  
شورای ملی دو هزار نفر برای آزادی مطبوعات شورش  
کردند و در پای ستونهای سر سرا دور جنابعالی را  
احاطه کرده بودند و بدانها اطمینان میدادید و  
سایر و کلاً محترم نیز از طرف مجلس مقدس مردم را  
مطمئن کردند بنظر شریف نیست ؟ که بعد از سه  
رور اعتماد السلطنه از ریاست عزل و تفتیش در انطباعات  
موقوف شد

سؤال - و کلاً همچو حرفی را زده اند  
نوشته در اینخصوص در دست دارید .

جواب - از ایجاد شورای ملی تا بحال که  
ملت مکرر شورش و هیجان کرده هیچوقت از طرف  
مجلس بدانها لایحه داده نشده که در اینمورد نوشته  
داده باشند . غرض بنده این است که ملت بیچاره بجهت  
جهت متضرر گردد و پول بدهد که بخزانة دولت داخل نشود



و خرج سفره عمر و زهد باشد.

سؤال - من این حرفها را گوشت نمیپندم  
شما باید در نثره - دوم صور اسرافیل بخورید و خصوص شیرین  
شرعی بنویسید که مشتبه بر شوهر نشود و الا روزنامه  
شمارا توقیف میکنم . مطلب همین بود که گفتم  
خود دانید .

جواب - چگونه این وجهی را که بدون  
سبب و جهت ملت بیچاره ، مظلوم بر رئیس انطباعات  
مپردازد بنده مالکیت بدانم در صورتیکه بعد از آزادی  
انطباعات و عزل اعماد السلطنه معروف بود که  
رئیس انطباعات بحضور اعلی حضرت شاه عرض  
کرده که این دوریان و دو جلد کتاب نان خانه  
و مدد معاش جاگراست .

ای وکلای محترم ملت . آیا دولت و مملکت ایران  
مشروطه صاحب کسب تو سپهون است یا خیر ؟  
آیا معنی مشروطه اینست که مطبوعات آزاد نباشد ؟  
آیا ما که نوشته ایم شیرینی خواستند افترا و بهتان بوده .  
آیا در تبریز رئیس انطباعات برای اجازه طبع کتب  
یک کله قند و دو جلد کتاب نمیگردد . ! آیا  
قند شیرین نیست یا سایر مواد شیرین فرقی دارد ؟

ای هیئت مقدس ( کمسیون ) مالیه شما را  
بقوه عدالت کلیه الهی و بشری و وجدان خودتان قسم  
میدهیم که آیا در کتابخانه جمع و خرج وطن این مالیه را  
که رئیس انطباعات از مات بیچاره میکیرد نوشته شده  
آیا در جزو صورت کتب کتابخانه دولت صورت  
کتبی را که تا بحال چاپ شده و از صاحبان کتب  
گرفته اند دیده اید .

چون این مسئله از مسائل عمومی است و باید در مجلس  
مذاکره شود استدعا داریم در مجلس عالی در حضور وقایع  
نکاران جرم جواب عرایض فوق را بفرمائید تا در روزنامه شریفه  
مجلس وغیره درج شود و تکالیف ملت معلوم و معین گردد

## چرند پرنده

مکتوب شهری

کبلائی دخو . تو قدیمها کاهی بدرد مردم میخوردی

مشکلی بدوستان رو میداد حل می کردی . این  
آخرها که سر و صدائی از تو نبود می گفتم بلکه  
تو هم تریاکی شده . در گوشه اطاق پای منقل لم داده  
اما نگو که تو نقلائی حقه همان طور که توی صور  
اسرافیل نوشته بودی یواشکی خبر میدادم برای تحصیل  
علم کیمیا و لیمپاوسیمیا گناشتی در رفتی بیهند . حکما گنج  
نامه هم پیدا کرده . در هر حال اگر سؤ ظنی در  
حق تو برده ام باید خیلی خیلی به نجشی عذر میخوام .  
باز الحمدلله بسلامت آمدی جای شکرش باقی است چرا  
که خوب سر وقتش رسیدی . برای اینکه کارها خیلی  
شلوق پلوق است .

خدا رفتگان همه را بیامرزد خاک بر اش خیز  
نبرد . در قاقازان ما یک ملا اینکلی داشتیم روضه خوان  
خیلی شوخ بود . حالا نداشته باشد با من هم خیلی  
میسانه داشت وقتی که میرفت روضه بخواند اول یک  
مقدمه دورو درازی می چید . هر چند بی ادبی است  
می گفتم مطلب این طور خرفتم تر می شود در مثل  
مناقشه نیست بنظرم می آید برای شما هم محض اینکه  
درست بطلب پی ببرد یک مقدمه بچینم بد نیست .

در قدیم الایام در دنیا یک دولت ایران بود در همسایگی  
ایران هم دولت یونان بود . دولت ایران آنوقت دماغش  
بر باد بود . از خودش خیلی راضی بود . یعنی بی ادبی  
می شود لولهنگس خیلی آب می گرفت . کباده ملک الملوک  
دنیا را می کشید . بلی آنوقت در ایران مشوق السلطنه  
محبوب الدوله . عزیز الایاله . خوشکل خلوت .  
قتنگ حضور . مالوس الملک بود . در قصرها هم  
سر سره نساخته بودند . ملاهای آنوقت هم چاق الشریعه  
حاجب الشریعه . یارک الشریعه نداشتند . خلاصه آنوقت  
کالسه الاسلام . میز و صندلی المذهب . اسب روسی الدین  
وجود نداشت . خوش آتروزها واقعا که درست عهد  
یادشاه و زوزک بود . مخلص کلام . بکروز دولت  
ایران لشکرهای خود تن را جمع کرد . یواش یواش  
رفت تا پشت دیوار یونان . برای داخل شدن یونان بگرم  
بیشتر نبود . که لشکر ایران حکما باید از آن راه تپور  
کنند . بلی پشت این راه هم یک کوجه آنتی کنان  
مسجد آقا سید غیر ترالله یعنی یک راه باریک دیگر بود

ولی لشکر ایران آن راه را بلد نبود . همینکه لشکر ایران پشت دیوار یونان رسید دید این یونانیهای بد ذات هفت خط با قشون جلوراه را گرفته اند . خوب حالا ایران چه خاک بسرش کند ؟ برود چطور برود . بر گردد چطور بر گردد مانده سفیل و سرگردان . خدا رحمت کند شاعر را خوب گفته است . نه در غربت دلم شاد و نه روئی در وطن دارم الخ . از آنجا که باید کارها راست بیاید يك دفعه لشکر ایران دیدند یواشکی يك نفر از آن جعفر قلی آقاها پسر بیگلر آقاهاى قزاق یعنی يك نفر غریب نواز يك نفر نوع پرست يك نفر مهمان دوست از لشکر یونان جدا شد . و همه جا پاورچین پاورچین آمد تا اردوی ایرانیها . و گفت سلام علیکم خیر مقدم خوش آمدید صفا آوردید سفر بی خطر ضمناً آهسته بانگشت شهادت آن کوچه آشتی کنان را ایرانیها نشان داد گفت مایونانیها آنجا لشکر ندهاریم اگر شما از آن راه بروید می توانید مملکت ما را بگیرید . ایرانیها هم قبول کرده و از آن راه رفته داخل خاک یونان شدند . حالا مطلب اینجا نیست . راستی بیاید زرفته اسم آن غریب نواز را هم عرض کنم . هر چند قدری بزبان ما سنگین است اما چه میشود کرد . اسمش ( اقبالنس ) بود خدا لعنت کند شیطان را نمیدانم چرا هر وقت من این اسم را می شنوم بعضی سفرای ایران یاد می افتد . باری برویم سر مطلب . در آنوقت که جناب چکیده غیرت نتیجه علم و سیاست معلم مدرسه قزاقخانه جناب میرزا عبدالرزاقخان مهندس بعد از سه ماه پیاده روی نقشه جنگی راه مازندران را برای روسها کشیدند ما دوستان گفتیم چنین آدم با وجود حیف است که لقب نداشته باشد . بیست نفر سه شبانه روز می نشستیم فکر کردیم که چه لقبی برای ایشان بگیریم چیزی بقلمان نرسید حالا از همه بدتر خوش سلیقه هم هستند . میگویند لقبی که برای من میگیرید باید بکر باشد یعنی پیش از من کس دیگر نگرفته باشد . از مستوفیها پرسیدم گفتند دیگر لقب بکر نیست . کتابهای لغت را باز کردیم . دیدیم در زبان فارسی عربی ترکی فرنگی از الف تا یایک کلمه نیست که اقلاده دفعه لقب

ننده باشد . خوب حالا چه کنیم ؟ یعنی خدایا خوش میباشد این آدم همین طور بی لقب بماند ؟ از آنجا که کارها باید راست بیاید . يك روز من در کمال اوقات تلخی کتاب تاریخی که جلو دستم بود برداشتم که خودم را مشغول کنم همینکه کتاب را باز کردم در صفحه دست راست سطر اول دیدم نوشته است ( از آن روز به بعد یونانی ها به اقبالنس خائن گفتند و خونس را هدر کردند ) ای لعنت بشما یونانی ها مگر اقبالنس بشما چه کرده بود که شما او را خائن بگوئید . مگر مهمان نوازی در مذهب شما کفر بود . مگر بغریب پرستی شما اعتقاد نداشتید ؟ !!! خلاصه همینکه این اسم را دیدم گفتم هیچ بهتر از این نیست که این اسم را برای جناب میرزا عبدالرزاقخان لقب بگیریم . چرا که هم بکر بود هم این دو نفر شباهت کامل بهم داشتند . این غریب نواز بود او هم بود . این مهمان پرست بود او هم بود . این میگفت اگر من اینکار را بکنم دیگر میبکرم . او هم میگفت . تنهایک فرق در میان بود که تکمه های سرداری اقبالنس از چوب جنگل وطن نبود . خوب میباشد . این جزئیات قابل ملاحظه نیست . مخلص کلام . ما دوستان جمع شدیم يك مهمانی دادیم شادیا کردیم فوراً يك تلگراف هم بکاشان زدیم . که پنج شبه گلاب قصر و دو جبهه جوزقند زود بفرستند که بدهیم لقب را بگیریم . در همین جهت و بیعت جناب حاجی ملک التجار راه آستارا را بروس ها واگذار کردند بمیدانم کدام نامرد حکایت این لقب را هم باوگفت دوپاش را توی يك کفش کرد که از آسمان افتاده ام این لقب حق و مال من است . حالا چندماه است بمیدانی چه الم سراتی راه افتاده . از یک طرف میرزا عبدالرزاقخان بقوه علم هندسه . از یک طرف حاجی ملک التجار بنور فصاحت و بلاغت و شعرهای امر القمیس و ناصر خسرو علوی کبلائی دخونمیدانی در چه انشرومنشری گیر کرده ایم . اگر بتوانی ما را از این بله خلاص کنی مثل این است که يك بنده در راه خدا آزاد کرده خدا انشاء الله پسر هات را ببخشد . خدایک روز عمرت را صدسال کند . امروز روز غیرت است دیگر خود میدانی زیاده عرضی ندارم خادم بلوفای شما

✽ خرمگس ✽

✽ در مطایبه یار سپستان بطبع رسیده ✽